

بقیه از شماره گذشته، ص ۴۲

غلط مشهور

مداک - که اغلب بفتح میم تلفظ میشود بکسر آن است (۱).

مدارا - که در نظم و نثر فارسی شایع است در اصل «مداراة» بزیادت تاء مصدری است و یا «مداری» مصدر میمی است که در کتابت یاء آنرا بالف تبدیل کرده‌اند چنانکه در کلمه «مجاها» گذشت. ولی این تبدیل در صورتی است که «مداراء» از «داربته» بیاء باشد و اگر از «دارانته» بهمزه باشد (۲) نوشتن آن بالف مطابق رسم خط است مانند «مجزاء» و «مهناء» و امثال آنها.

مدام - بضم میم در زبان عربی بمعنی شراب و بارانی است که پیوسته میبارد (۳) ولی در فارسی بمعنی همیشه استعمال میشود. حافظ گوید:

آنکس که بدست جام دارد سلطانای جم مدام دارد.

مدبر - بمعنی بدبخت و ضد «مقبل» که معمولاً بکسر یاء تلفظ میشود بفتح

۱ - «اقرب الموارد».

۲ - «صحاح»، «قاموس» و «ادب الکاتب» (مصر، ۱۳۴۶، ص ۳۵۸،

باب مایهمز اوسطه من الافعال ولا یهمز بمعنی واحد).

۳ - «اقرب الموارد».

باء است و در اصل «مدبرعنه» بوده است (۱) .
 مدرک - بمعنی مأخذ و دلیل که معمولاً بفتح میم تلفظ میشود در اصل بضم
 میم است که اسم مکان «ادرك» باشد، و برای «ادرك» فعل
 مجرد نیامده است تا استعمال «مدرک». بفتح میم از روی قیاس درست
 باشد (۲) . و «درك» بوزن «ضرب» اسم مصدر «ادراك» (۳) و
 «دراك» بوزن «صراف» صیغه مبالغه آن و خارج از قیاس است (۴).
 مدمغ - بوزن «معظم» در لغت عرب بمعنی ترید و آب گوشت است (۵)
 ولی معمولاً آنرا از «دماغ» میگیرند و دو وصف کسی بکار میبرند
 که مغزش معیوب و احمق باشد؛ و در زبان عربی چنین کسی
 را «دمیغ» و یا «مدموغ» گویند (۶) .

۱ - « محیط المحيط » .

۲ - مطرزی گوید : « وقوله الاجتهاد جعل مدرکاً من مدارک الشرح الصواب قیاساً ضم
 الیم لان المراد موضع الادراك » . و فیومی گوید : « والمدرك بضم الميم يكون مصدراً
 واسم زمان ومكان تقول ادركته مدرکای ادراکاو هذا مدرکة ای موضع ادراکة و زمان ادراکة و
 مدارک الشرح مواضع طلب الاحکام وهی حیث يستدل بالنصوص والاجتهاد من مدارک الشرح
 والفقهاء يقولون فی الواحد مدرک بفتح الميم وليس لتخريجہ وجه وقد نص الائمة علی طرد
 الباب فیقال مفعل بضم الميم من افعل واستثنیت کلمات مسموعة خرجت عن القیاس قالوا
 المأوی من آویت و لم یسمع فیہ الضم و قالوا المصبح و الممسى لموضع الاصباح
 والامساء ولوقته والمخدع من اخدعت الشیء و اجزأت عنک مجزأً فلات بالضم فی هذه
 علی القیاس وبالفتح شذوذاً ولم یذکروا المدرک فی ما خرج عن القیاس فالوجه الاخذ بالاصول
 القیاسیة حتی یصح سماع وقد قالوا الخارج عن القیاس لا یقاس علیه لانه غیره واصل فی بابه » .
 ۳ - « ذیل اقرب الموارد » .

۴ - جوهری گوید : « والدراك الكثير الادراك و قلما یجیء فعال من افعل بفعال
 الا انهم قد قالوا حساس و دراک لفة و ازدواج » .

۵ - « اقرب الموارد » .

۶ - « معیار اللغة » ، « اقرب الموارد »

مرجع - بمعنی زمان یا مکان رجوع بکسر جیم است زیرا عین مضارع آن مکسور است ولی اغلب آنرا «مرجع» بفتح جیم خوانند .

مرده - بر وزن «طلبه» که معمولاً جمع مرید استعمال میشود در زبان عربی جمع «مارده» است که بمعنی متمرد و سرکش باشد (۱) .

مرسوم - در لغت عرب بمعنی نامه است و معمولاً آنرا از «رسم» بمعنی عادت میگیرند و در معنی «عادی» استعمال میکنند (۲) .

مزاح - بمعنی شوخی که بفتح میم تلفظ میشود در اصل بضم یا کسر آن است (۳) .

مزلف - بر وزن «معظم» کلمه مجعولی است که از «زلف» ساخته‌اند (۴) .
محمد اسحق شوکت گوید .

مزلف است رخ خامه‌ام ز بخت سیاه

سواد شام فراقم خط لب جام است .

مزوره - بمعنی غذای مریض که معمولاً بسکون زای و تخفیف واو تلفظ میشود در اصل «مزوره» بفتح زای و تشدید واو است (۵) .

مساحت - که بفتح میم تلفظ کنند در اصل بکسر میم است (۶) .

۱- « قاموس » .

۲- « محیط المحيط » .

۳- فیومی گوید : « مزح مزحا من باب نفع و مزاحه بالفتح و الاسم المزاح بالضم و المزحة المرة و مزاحته مازحة و مزاحا من باب قاتل » .

۴- رجوع شود بکلمه « زلف » در شماره ۵ ، ص ۱۰

۵- صاحب « محیط المحيط » گوید : « و المزورة اسم مفعول من التزوير و هو الكذب و يطلق عند الاطباء على كل غذاء دبر للمريض بدون اللحم . وقد يتوسع فيها فتطلق على ما يلقى فيها اللحم ايضاً » .

۶- « قاموس » .

مسأله - در نوشتن این کلمه ما بین مردم اختلاف است ؛ اغلب آنرا بشکل «مسئله» بکرسی یا و عده‌ای بصورت «مسأله» بکرسی الف مینویسند . و منشأ آن اختلافی است که در تخفیف همزه ما بین خود عرب موجود است . زیرا چنانکه در کتب ادب تصریح کرده‌اند در همزه متوسطه که خود متحرك و ما قبل آن ساکن باشد بعضی از عرب حرکت همزه را بحرف ما قبل دهند و همزه را بحرفی که مناسب حرکت آن باشد تبدیل کنند و در «مسأله» و «مسأله» گویند مانند مقاله ، و عده‌ای دیگر پس از نقل حرکت بحرف ما قبل همزه را میاندازند و «مسأله» را «مسله» گویند بفتح میم و سین و حذف همزه . در کتابت نیز بنا باصول رسم خط باید این دو راه را تعقیب کرد یعنی «مسأله» را یا بشکل «مسأله» بکرسی الف باید نوشت و یا بشکل «مسله» بدون کرسی (۱) . و اما «مسئله» بکرسی یاء کتابتی است

۱- رجوع شود به «شافیه» تألیف ابن‌الحاجب، مبحث تخفیف همزه و مبحث خط . این در ستوبه در «کتاب‌الکتاب» (بیروت، ۱۹۲۷، ص ۱۳-۱۴) گوید : «وإذا تحرکت (مقصودش همزه است) المتوسطة و ما قبلها ساکن فمندالکتاب فی کتابها و جهان : احدهما اثباتها علی حرکتها نفسها و ذلك لان من العرب من یبدل من هذه الهمزة فی اللفظ حرف لاین خالصاً و ینقل حرکتها الی الساکن قبلها تخفیفاً کقولهم فی بسأل «یسال» مثل یخاف ... و لیس ذلک عندنا بالاختیار و لا وجه القیاس ... و انما یتبع العصاحة و القیاس و تختار الوجود ... و الوجه الآخر حذفها من الکتاب لان سائر العرب الفصحاء یحذفونها من اللفظ ایضاً اذا خففوها و ینقلون حرکتها الی ما قبلها کقولهم «یری» و انما هو فی الاصل یرء ی» .
و محمود بن شیخ محمد گیلانی در کتاب «مناظر الانشاء» (طبع استانبول، ص ۱۴۸) گوید : «و اگر ساکن است (یعنی ما قبل همزه) بحرفی که مناسب حرکت همزه باشد مینویسند مثل بسأل و بلوؤم و یسئم . و گاه باشد که حذف میکنند اگر تخفیف بر سبیل نقل باشد مثل مسله که مسأله بوده است ، نقل حرکت همزه بما قبل کرده همزه را حذف کرده‌اند . و بعضی همزه مفتوحه را بحسب صورت حذف میکنند و بسیل مینویسند»

بر خلاف اصول بدون رسم خط که هیچیک از علمای ادب آنرا تجویز نکرده‌اند و ظاهراً تحریفی است از شکل دوم که «مسئله» بدون کرسی باشد. با این حال این کتابت ما بین مردم بسیار شایع و منتشر است، حتی در بعضی از کتب معتبر خود عرب نیز دیده میشوند. و عجیتر آنکه گاهی پس از بیان قاعده کتابت همزه و اینکه فلان همزه باید بدون کرسی نوشته شود باز می‌بینیم که در موقع ذکر مثال آنرا بکرسی یاء نوشته‌اند (۱).

مسؤل - در امثال این کلمه همزه بکرسی واو نوشته میشود و واو دوم در کتابت میافتد ولی معمولاً آنرا بشکل «مسؤل» یعنی همزه را بکرسی یاء مینویسند و آن بر خلاف رسم خط است (۲).

مستحق - بمعنی سزاوار چنانکه در عبارت: «فلانی مستحق احسان است» بصیغه اسم فاعل یعنی بکسر حاء، است (۳) ولی معمولاً بفتح آن تلفظ کنند.

۱- چنانکه مثلاً در «کتاب الکتب» ابن درستی (بیروت، ۱۹۲۷، ص ۱۵) عبارت

ذیر را می‌بینیم:

«فیکتب یسئل و یلثم ... و الارعس جمع رأس وهو التهمنه و اشتم من اللؤم والشؤم و نحو ذلك فی کلمه حذف الهمزة والاقتصار منها علی التکمل و هو الاختیار عندنا الا ان یکون الساکن الذی قبل الهمزة الفافی مثل سائل و مسائل و هو مسائل فتثبت فی الکتب كما ثبت فی اللفظ و لا یحذف المتخفیف».

املائی عبارت فوق چنان است که نوشته شد ولی قاعده بایستی چنین باشد:

«فیکتب یسئل و یلثم ... و الارعس جمع رأس وهو الهم منه و اشتم ...»

۲- رجوع شود به «شافیه»، مبحث خط.

۳- میومی گوید: «و استحق فلان الامر استوحبه قاله الفارابی و جماعة فالامر

مستحق بالفتح اسم مفعول و منه قوام خرج المبیع مستحقاً».

مستحکم - بمعنی «محکم» بکسر کاف است که اسم فاعل «استحکم» باشد (۱) ولی معمولاً بفتح آن خوانند.

مستخدم - بمعنی خدمتگزار که معمولاً بکسر دال تلفظ کنند بفتح آن است (۲).

مستقلات - بمعنی املاک بغین نقطه دار و مفتوح است و از «غله» که بمعنی درآمد اموال غیر منقول باشد گرفته شده است (۳) ولی بعضیها باشتباه آنرا «مستقلات» بکسر خوانند.

مسری - بمعنی واگیر از کلمات ساختگی است و در زبان عربی بجای آن «ساری» گویند که اسم فاعل «سرایت» باشد (۴).

مسطوره - بمعنی نمونه در زبان عربی «مسطرة» بفتح یا کسر میم و سکون سین است (۵) و اصل آن از کلمه لاتینی «Monstrare» است که بمعنی نمودن و نشان دادن باشد چنانکه بزبان فرانسه نیز آنرا «Montre» گویند و در ترکی استانبولی «مسطوراه» (Mostura) است که باغلب احتمال از زبان ایتالیایی گرفته اند.

مسلمان - بضم میم و فتح سین که در نظم و نثر فارسی شایع است ظاهراً در اصل «مسلمان» بضم میم و سکون سین جمع «مسلم» بوده که علاوه بر تغییر لفظی تغییر معنوی نیز بدان راه یافته و معنای جمعی از آن

۱- جوهری گوید: «واحد الشیء فاستحکم صار محکماً». و مطرزی گوید: «واحد الشیء فاستحکم و هو مستحکم بالکسر لا غیر».

۲- «محیط المحيط».

۳- «اقرب الموارد»، «محیط المحيط».

۴- «محیط المحيط».

۵- صاحب «محیط المحيط» گوید: «والمسطرة والاسطرة آلة التسطیر و تطلق

عند الامامة علی جزء يسیر من المتاع يؤخذ لیکون مثاله تعرف صفة به».

سلب شده است، چنانکه آنرا دوباره بالف و نون جمع بندند و «مسلمانان» گویند. حافظ گوید:

مسلمانان مرا وقتی دلی بود که باوی گفتمی گر مشکلی بود.

مسمن - بروزن «معظم» از «سمن» بمعنی چربی است ولی معمولاً نون آنرا بالف تبدیل کنند و «مسماء» گویند مانند «مسمای جوجه» و امثال آن. خاقانی گوید:

نسرین (۱) را بخوشه پروین پیرو روند تا من بخون دو مرغ مسمن در آورم.

مسوده - مقابل «پاکنوش» که معمولاً بتخفیف واو و تشدید دال تلفظ کنند در اصل بتشدید واو و تخفیف دال است مانند «معظمه» (۲).

مشکل - که اغلب آنرا «مشگل» بکاف فارسی تلفظ کنند بکاف عربی است.

مشمع - بروزن «معظم» از «شمع» بمعنی موم گرفته شده و آخر آن بعین است ولی معمولاً آنرا بالف تبدیل کنند و «مشما» گویند بروزن «معما».

مصاف - که معمولاً بتخفیف فاء تلفظ میشود در اصل بتشدید فاء است و آن

جمع «مصف» بروزن «مقر» است که بمعنی رزمگاه و میدان جنگ

باشد (۳) و یا اسم مکان «صاف یصاف» است از باب مفاعله؛ و بدیهی است

که میم آن بفرض اول مفتوح و بتقدیر دوم مضموم است. ولی تخفیف

این کلمه در شعر فارسی نیز شایع است چنانکه نظامی گوید:

من ز مصافش سپر انداختم جان سپر دشنه او ساختم

و سعدی گوید:

گر به شیر است در گرفتن موش لیک موش است در مصاف پلنگ.

مصراع - بمعنی نیم بیت بروزن «مقراض» است (۴) ولی اغلب آنرا «مصراع» بروزن «مقرب» تلفظ کنند.

۱ - نسرین بصیغه تشبیه دو ستاره است که یکی را «نسر ضایر» و دیگری را

«نسر واقع» گویند (بصحاح رجوع شود) .

۲ - «محیط المحیط» . ۳ - «صحاح» . ۴ - «صحاح» .

مصرف - بمعنی جای صرف کردن که معمولا بفتح راء تلفظ کنند در اصل بکسر راء است زیرا عین مضارع آن مکسور است چنانکه در کلمه «معرض» بیاید.

مصطکی - که آخر آنرا یاء تلفظ کنند در لغت عرب «مصطکی» بفتح یا ضم میم و الف مقصوره و «مصطکاء» بفتح میم و الف مسدوده است (۱) و اصل آن از کلمه یونانی «Mastikhê» است چنانکه بزبان فرانسه نیز آنرا «Mastic» گویند. آذربایجانیان نونی نیز بر آخر آن بیفزایند و «مصطکین» گویند.

مصمم - بمعنی تصمیم کننده که معمولا بفتح میم بزوزن «معظم» خوانند چنانکه گویند «مصمم شدم» که این کار را انجام بدهم» بکسر میم یعنی بصیغه اسم فاعل است.

مضرب - که اسم مکان «ضرب» باشد بکسر راء است مانند «منزل» ولی معمولا آنرا بفتح راء خوانند چنانکه در «مضرب مشترك» و امثال آن.

مطلا - بزوزن «معلأ» در زبان عرب بمعنی مطلق اندوده شده است مانند «مطلا بقیر» و امثال آن (۲) ولی در فارسی آنرا از «طلا» بمعنی زر میگیرند و بجای «مذهب» بکار میبرند. وحشی باققی گوید:

یابوی ریسمان گسل میخ کن زمن مهمیز کله تیز مطلا از آن تو.
مظلمه - که معمولا بفتح لام تلفظ کنند چنانکه گویند: «رد مظلمه واجب است» در اصل «مظلمه» بکسر لام است (۳).

۱- «قاموس».

۲- «قاموس».

۳- «قاموس».

مظنون - در لغت بمعنی گمان برده شده است ولی گاهی آنرا بمعنی گمان برنده یعنی بجای «ظان» استعمال کنند.

معارف - جمع «معروف» بوزن «محاسن» است (۱) ولی اغلب آنرا بقیاس «مشاهیر» که جمع «مشهور» است «معاریف» بزیادت یاء خوانند.

معاف - که در نظم و نثر فارسی استعمال شایعی دارد (۲) اسم مفعول «اعفاء» یعنی است و در اصل «معفی» بوده که بقلب مکانی «معاف» شده و بوزن «مفلع» در آمده است (۳). و ممکن است «معافی» یعنی اسم مفعول «اعفاء» یعنی بوده و لام آن حذف شده باشد، و در این صورت وزن آن «مفاع» است. و اینکه صاحب «بهار عجم» اشتقاق آنرا از «معافه» بتشدید فاء میدانند نادرست و برخلاف نص لغت است و «معافه» اصلاً در لغت نیامده است.

معجب - بمعنی خود پسند که بصیغه اسم فاعل یعنی بکسر جیم اشتهار دارد بصیغه اسم مفعول یعنی بفتح جیم است (۴).

معجز - بمعنی روی سری که معمولاً بفتح میم تلفظ میشود در اصل بکسر میم است (۵).

معجز - بعین بی نقطه و بوزن «مشرّب» که بمعنی نرده استعمال میکنند در

۱- صاحب «قاموس» گوید: «و هو من المعارف ای المعروفین».

۲- سعدی گوید:

گر بکشد و گر معاف دارد در قبضه او چو من زبون نیست.

۳- «محیط المحيط»

۴- «صاحب «اقرب الموارد» گوید: «واعجب (بصیغه مفعول) فلان بنفسه

و بمعنده‌ها و استکبر و کان ذاعجب فهو معجب (بفتح جیم)».

۵- «محیط المحيط».

- اصل «محجر» بجای حطی بجای عین است (۱).
- معدل - در «معدل نمره‌ها» و امثال آن بفتح دال است بر وزن «معظم» (۲) ولی اغلب آنرا «معدل» بکسر دال خوانند.
- معدن - بمعنی کان که معمولاً بفتح دال خوانند بکسر آن است (۳).
- معرض - که معمولاً بفتح راء تلفظ کنند چنانکه مثلاً گویند: «جادو جلال در معرض زوال است» بکسر راء است زیرا عین مضارع آن مکسور است و اسم زمان و مکان از چنین مضارعی بر وزن «مفعل» بکسر عین آید (۴). و بنا بر آنچه شهاب‌الدین احمد بن محمد خفاجی در کتاب «طراز المجالس» از شریشی نقل میکند در این معنی «معرض» بکسر میم و فتح راء نیز درست است (۵).
- مغرق - در ترکیب «کاشی معرق» که اصطلاحی است در میان کاشی‌پزان و معماران و اغلب آنرا «مغرق» با عین بی نقطه میخوانند بعقیده استاد معظم آقای عباس اقبال «مغرق» با عین نقطه‌دار است (۶).

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱- «اقرب‌الموارد» .

۲- «محیط‌المحیط» .

۳- «المصباح‌المنیر» .

۴- فیومی گوید: «المعرض وزان مسجد موضع عرض الشیء وهو ذکوره و اظهاره و قلته فی معرض کذا ای فی موضع ظهوره فدکر الله ورسوله انما یکون فی معرض التعمیم والتبجیل ای فی موضع ظهور ذلك والقصد الیه وهذا لان اسم الزمان والمکان من باب ضرب یاتی علی مفعول بفتح المیم و کسر الهمزة بقال هذا مصرفه و منزله و مضربه ای موضع صرفه و نزوله و مضربه الذی یضرب فیه» .

۵- «المعرض بفتح المیم و کسر الراء موضع العرض و بالعکس ثوب تعرض فیه الجاریة للبیع قال الشریشی ومنه قولهم فی معرض الزوال فیصح فیه الوجهان» (طراز المجالس، مصر، ۱۲۸۴، ص ۱۳۶) .

۶- رجوع شود بمجله «ایران امروز»، سال دوم، شماره دهم، ص ۲۶ .

معضلات - بمعنی مشکلات بکسر ضاد است (۱) ولی اغلب «معضلات» بفتح ضاد تلفظ کنند.

معین - تشبیه «معنی» بفتح نون اول است ولی اغلب آنرا بکسر خوانند.

معوج - این کلمه را که در ترکیب «کج و معوج» و امثال آن بکار میرود

همیشه «معوج» بتخفیف واو و تشدید جیم خوانند ولی بنا بر آنچه

ائمة لغت گفته‌اند آنرا گاهی «معوج» بوزن معمول گذشته باید

خواند و گاهی «معوج» بتشدید واو و تخفیف جیم که اسم مفعول

تفعیل باشد. و فرقی که میان این دو گذارده‌اند آن است که اگر چیزی بخودی

خود خمیده شود «معوج» بتشدید جیم است و گرنه معوج بتشدید واو (۲).

مغرض - بوزن «مشفق» که معمولاً بمعنی صاحب غرض استعمال میشود در لغت

عرب بدین معنی نیست و معانی دیگری دارد (۳).

مغیلان - مانند «سلیمان» که نام درخت خاردار است و استعمال آن در

نظم و نثر فارسی شیوع دارد (۴) در اصل «ام‌غیلان» است (۵).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

- ۱- « محیط المحيط » .
- ۲- فیومی گوید : « واعوج الشیء اعوجاجا اذا انحنى من ذاته فهو معوج ساکن الین و عوجته تعویجا فهو معوج مثل کلمته فهو مکلم » .
- ۳- « محیط المحيط » .
- ۴- رودکی گوید :
- کین تو مغیلان کند از برك بنفشه مهر تو بنفشه کند از خار مغیلان .
- ۵- صاحب « قاموس » گوید : « و ام‌غیلان شجرة السمير » .